

مکتب کیوتو

سرشناسه: اصغری، محمد، ۱۳۵۴ -
عنوان و نام پدیدآور: مکتب کیوتو: آشنایی با فلسفه ژاپن / محمد اصغری.
مشخصات نشر: تهران: ققنوس، ۱۳۹۶.
مشخصات ظاهری: ۲۴۰ ص.
شابک: ۹۷۸۶۰۰۲۷۸۳۴۷۰۹-۹۷۸۶۰۰۲۷۸۳۴۷۰۹
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا
یادداشت: کتابنامه
عنوان دیگر: آشنایی با فلسفه ژاپن.
موضوع: فلسفه ژاپنی
موضوع: Philosophy, Japanese
موضوع: مکتب کیوتو
موضوع: *Kyoto School
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۶ م۷ الف/۵۲۴۱/۵۲
رده‌بندی دیویی: ۱۹۹/۵۲
شماره کتاب‌شناسی ملی: ۴۸۶۷۰۰۱

مکتب کیوتو

آشنایی با فلسفہ ژاپن

محمد اصغری





انتشارات قنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای زاندارمیری،

شماره ۱۱۱، تلفن ۴۰ ۸۶ ۴۰ ۶۶

ویرایش، آماده‌سازی و امور فنی:

تحریریه انتشارات قنوس

* * *

محمد اصغری

مکتب کیوتو

آشنایی با فلسفه ژاپن

چاپ اول

۱۱۰۰ نسخه

۱۳۹۶

چاپ رسام

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۹ - ۳۴۷ - ۲۷۸ - ۶۰۰ - ۹۷۸

ISBN: 978 - 600 - 278 - 347 - 9

www.qoqnoos.ir

Printed in Iran

۱۷۰۰۰ تومان

به یاد پدرم که همواره روحی پرشگرم داشت.

فهرست

۱۱	پیشگفتار
۱۳	مقدمه
۱۹	اصطلاح «مکتب کیوتو»
۲۵	۱. ریشه‌های شرقی
۲۵	بودیسم ماهایانا
۳۰	سرزمین پاک
۳۲	شینران
۳۳	ذِن
۳۸	شونیاتا
۴۳	روشن‌شدگی
۴۶	پرگیا
۵۲	آتمن و آناتمن
۵۶	خلاصه فصل
۵۷	منابعی برای مطالعه بیشتر
۵۹	۲. ریشه‌های غربی

- ۶۲ اکهارت‌گرایی
- ۶۴ هگل‌گرایی
- ۶۷ کی یرک‌گورگرایی
- ۷۰ نیچه‌گرایی
- ۷۳ هایدگرگرایی
- ۸۵ پدیدارشناسی در ژاپن
- ۸۷ خلاصه فصل
- ۸۸ منابعی برای مطالعه بیشتر
- ۹۱ ۳. فلسفه نیشیدا کیتارو
- ۹۱ زندگی و آثار
- ۹۶ تجربه ناب
- ۹۶ شهود
- ۱۰۸ اراده مطلق
- ۱۱۱ منطق مکان
- ۱۱۶ نقد معرفت‌شناسی غربی
- ۱۲۰ مفهوم «میدان» و انواع آن
- ۱۳۵ نیستی مطلق
- ۱۴۰ خدا و دین
- ۱۵۱ خلاصه فصل
- ۱۵۲ منابعی برای مطالعه بیشتر
- ۱۵۳ ۴. فلسفه تانا به‌هاجیمه
- ۱۵۳ زندگی و آثار
- ۱۵۸ فلسفه به‌مثابه «توبه»

۱۶۶ نیستی مطلق
۱۶۸ منطق نوع
۱۷۳ خدا به مثابه نیستی مطلق
۱۷۷ سرمدیت و تاریخ
۱۷۸ غایت‌شناسی
۱۸۲ دیالکتیک مرگ
۱۸۳ خلاصه فصل
۱۸۴ منابعی برای مطالعه بیشتر
۱۸۵ ۵. فلسفه نیشیتانی کیجی
۱۸۵ زندگی و آثار
۱۸۸ نیهیلیسم به مثابه نقطه شروع
۱۹۳ شونیاتا یا تهیت
۱۹۷ نفس بی صورت
۱۹۹ شک بزرگ و شک دکارت
۲۰۱ دین و خدا
۲۰۷ خلاصه فصل
۲۰۸ منابعی برای مطالعه بیشتر
۲۰۹ ۶. نسل بعدی مکتب کیوتو
۲۱۰ سوزوکی تیتارو دایستز
۲۱۲ شیزوترو یودا
۲۱۳ ماسائو آبه
۲۱۵ واتسوجی تتسورو
۲۱۷ سخن پایانی

۲۲۴	واژه‌نامه
۲۳۱	منابع
۲۳۷	نمایه

پیشگفتار

دانشجوی کارشناسی ارشد فلسفه که بودم، همیشه این سؤال در کنار سؤال‌های بی‌شمارِ دیگر ذهن مرا به خود مشغول می‌کرد که آیا در شرق نیز همانند غرب فلسفه وجود دارد؟ وقتی دنبال جواب می‌گشتم، به چیزی برخورددم به نام «بودیسم» که به معنای واقعی کلمه نه دین بود، نه فلسفه و نه عرفان. اما این امر در ابتدا برایم قانع‌کننده نبود. تا این‌که در سال ۱۳۸۰، مطلبی راجع به فلسفهٔ مکتب کیوتو خواندم و رفته‌رفته پی بردم که فلسفه به معنای تفکر عقلانی در اندیشهٔ ژاپنی‌ها وجود دارد. اما سال ۱۳۹۰ بود که در گروه فلسفهٔ دانشگاه تبریز هنگام تدریس در رشتهٔ فلسفهٔ تطبیقی، در درسی به نام «تفکر در شرق آسیا»، فضا برای مطالعه و پژوهش دربارهٔ این موضوع مهیا شد. در ابتدای کار نبود کتاب و مقالات فارسی دربارهٔ مکتب کیوتو و از همه مهم‌تر نا‌آشنایی‌ام با زبان ژاپنی کار را برایم دشوار می‌ساخت. ولی آشنایی‌ام با پروفیسور جیمز هایسیگ،^۱ استاد فلسفهٔ ژاپن در «مؤسسهٔ دین و فرهنگ نانزان»^۲ وابسته به دانشگاه نانزان در شهر ناگویا،^۳ مسیر سفر به فلسفهٔ ژاپن را برایم بسیار آسان ساخت و ایشان با تمام فروتنی چندین مقاله در حوزهٔ فلسفهٔ مکتب کیوتو

1. James Heisig 2. Nanzan Institute for Religion and Culture 3. Nagoya

برایم ارسال کردند. البته در اثنای کار پیوسته ارتباطم را با ایشان حفظ می‌کردم و بسیاری از سؤال‌هایم را جواب می‌دادند. نکته قابل تأمل در گفتگویم (البته در فضای مجازی) با پروفیسور هایسیگ این بود که ایشان به فلسفه پیش از اسلام در ایران علاقه‌مند بود. عنوان کتاب پروفیسور هایسیگ فیلسوفان نیستی^۱ (Heisig 2001) نام دارد که به بررسی آرا و اندیشه‌های فیلسوفان مکتب کیوتو پرداخته است. خواندن این کتاب موهبت بزرگی بود که هنوز برایم الهام‌بخش است. در بین راه، پروفیسور کورتیس ریگسبای،^۲ استاد فلسفه دانشگاه گوآم،^۳ مرا یاری کردند و برخی مقالات مربوط به مکتب کیوتو از جمله مقاله هایدگر و نیشیدا را برایم ارسال کردند. از هر دو استاد بزرگوار نهایت سپاس را دارم.

همچنین در این جا جا دارد از راهنمایی‌های ارزنده و بی‌دریغ دوست عزیزم آقای دکتر محمدمهدی اردبیلی و از لطف و توجه آقای امیر حسین‌زادگان، مدیر محترم انتشارات ققنوس، به مباحث مربوط به فلسفه ژاپن نیز تشکر کنم. برای این بزرگواران آرزوی توفیق روزافزون دارم. این کتاب تحفه‌ای ناچیز است که صرفاً می‌خواهد خواننده ایرانی را با فلسفه مکتب کیوتو که برای ایرانی‌ها چندان شناخته‌شده نیست آشنا سازد و لذا ادعا نمی‌کند که در معرفی این مکتب سنگ تمام گذاشته است؛ چون راقم این سطور سفر به این فلسفه را تازه آغاز کرده است. امیدوارم این سفر گامی کوچک برای کسانی باشد که می‌خواهند گام‌های بزرگی برای کاوش در فلسفه ژاپن بردارند. سفر بخیر.

محمد اصغری

تابستان ۹۵، گروه فلسفه دانشگاه تبریز

1. *Philosophers of Nothingness* 2. Curtis Rigsby 3. Guam University

مقدمه

امروزه کلمه‌هایی مثل کیمونو (لباس سنتی زنان ژاپنی)، سوشی (برنج پخته شده در سرکه)، سامورایی (جنگجویان شمشیرزن)، کامیکازه (در لغت به معنی باد الهی، ولی در اصطلاح به خلبانانی اطلاق می‌شد که در جنگ جهانی دوم با هواپیما خودشان را به صورت انتحاری به ناوهای نیروهای متفقین می‌کوبیدند)، مانگا (تصاویر کمیک)، آنیمه (انیمیشن‌های کامپیوتری) و هایکو (شعر ژاپنی) که از جمله واژه‌های کلیدی در فرهنگ ژاپنی است در سایر زبان‌ها هضم و جذب شده‌اند. نیازی به گفتن نیست که فرهنگ ژاپنی در این واژه‌ها خلاصه نمی‌شود، چون فرهنگ پدیده‌ای پویا و رو به جلوست. هر فرهنگی در تعامل با فرهنگ‌های دیگر هم تأثیر می‌پذیرد و هم تأثیر می‌گذارد. نکته مهم درباره فرهنگ ژاپنی این است که این کلمه‌ها و بسیاری از مفاهیم ژاپنی محتوا و مضمون خودشان را از تفکر ذن آیین بودایی^۱ و کنفوسیوسی گرفته‌اند و این امر تا به امروز ادامه یافته است. در قرن بیستم فردی مثل نیشیدا کیتارو^۲ می‌کوشد تفکر ژاپنی را با تفکر غربی ترکیب نماید تا فلسفه‌ای به وجود آورد که نه کاملاً شرقی باشد نه کاملاً غربی.

1. Zen Buddhism 2. Nishida Kitaro (1870-1945)

متأسفانه در کشور ما فلسفه ژاپن چندان شناخته شده نیست و جز چند کتاب و مقاله مطالب زیادی درباره این فلسفه وجود ندارد.^۱ البته این کتاب ادعا ندارد که در شناساندن فلسفه ژاپن و به‌ویژه فلسفه مکتب کیوتو سنگ تمام گذاشته است، اما می‌کوشد که دریچه‌ای کوچک به روی فلسفه عظیم مکتب کیوتو بگشاید.

بی‌شک در فلسفه ژاپن برخی عناصر فکری و عرفانی هست که شباهت‌های زیادی به برخی عناصر فکری در فلسفه و عرفان جهان اسلام دارد و لذا با مطالعات تطبیقی بین فلسفه و عرفان اسلامی و فلسفه ژاپن می‌توان علاوه بر وجه اشتراک زیاد بین این دو فلسفه به بینش‌های تازه‌ای دست یافت. یکی از اهداف فرعی این کتاب نیز فراهم ساختن بستری برای ورود به مطالعات تطبیقی است. برای مثال، مفهوم «نیستی»، «حلول»، «وحدت» و «نفی خود» از جمله مفاهیمی‌اند که به کرات در مکتب کیوتو و عرفان اسلامی مطرح می‌شوند. علاوه بر این، اشتراکات زیادی نیز بین فلسفه مکتب کیوتو و فلسفه غرب وجود دارد. برای مثال، «تجربه ناب»^۲ هم در فلسفه ویلیام جیمز و هم در فلسفه نیشیدا و همچنین مفهوم «نیستی» در عرفان اکهارت و اندیشه نیشیتانی کیجی^۳ نقش کلیدی ایفا می‌کنند.^۴ بنابراین، به جرئت می‌توان گفت که مکتب کیوتو در مشرق‌زمین تنها مکتبی است که مطالعات تطبیقی در حوزه تفکر فلسفی در آن صورت می‌گیرد و تمامی اعضای مکتب کیوتو در این زمینه فعال‌اند.

۱. جامع‌ترین کتاب درباره فلسفه ژاپن که در کتاب حاضر نیز به آن استناد می‌شود، منبع زیر است: چارلز ا. مور (ویراستار)، جان ژاپنی، ترجمه ع. پاشایی (تهران: نگاه معاصر، ۱۳۸۱).

2. pure exprience 3. Nishitani Keiji (1900-1990)

۴. البته نباید دایره این شباهت‌ها را به موارد ذکرشده محدود ساخت. اندیشه اگزیستانسیالیستی هایدگر، کی‌پرگور و پدیدارشناسی هوسرل و فلسفه دیالکتیکی هگل نزد نمایندگان این مکتب حضوری کاملاً پررنگ دارد. در قسمت مربوط به «ریشه‌های غربی» مکتب کیوتو به برخی از این مسائل اشاره خواهد شد.

تفکر فلسفی ژاپن به شکل آشکار از قرن دوازدهم میلادی به بعد شروع می‌شود و از این زمان است که در هر دوره با متفکری تازه روبه‌رو می‌شویم. اما فرهنگ فلسفی ژاپن در قرن دوازدهم و سیزدهم میلادی که به «عصر انحطاط» معروف شده مبتنی بر نظریه‌های بودیستی بود. در آن روزگار عمل به عقاید بودایی دشوار بود. در این دوره راهبی به نام هونین^۱ در صدد اصلاح آیین بودایی برمی‌آید. هونین اعتقاد داشت که این انحطاط فرهنگی به سبب پیچیدگی آیین و اعتقادات بودیستی است؛ لذا به عقیده این متفکر، عمل به این آیین باید تا حد ممکن ساده و آسان شود و در نتیجه باید به بودیسم آسان دسترسی داشته باشیم. هونین بنیانگذار «بودیسم سرزمین پاک»^۲ بود. بعد از هونین متفکری به نام شینران^۳ ظهور کرد که همانند هونین رویکرد و نگرش تازه‌ای در بودیسم ژاپنی به وجود آورد. شینران «حتی بیش از هونین بودیسم آسان و ساده را تبلیغ کرد و یکی از اعتقادات او نفی ثنویت روح و جسم و تأکید بر شین جین^۴ یا حالت 'ذهن بودایی' بود» (Burns 2006, 185). او به نیروی الهی آمیدا^۵ بودا در هر چیز اعتقاد داشت. بعد از شینران متفکری به نام ایسای^۶ بنیانگذار مکتب تِندایی، مفهوم مدیتیشن و ساتوری^۷ یا روشن‌اندیشی «ناگهانی» را وارد فلسفه ژاپن کرد و به آیین ذن چینی خصلت و ویژگی ژاپنی بخشید. سپس متفکری به نام دوگن^۸ آمد که به شدت تحت تأثیر ایسای بود. او به مفهوم دو سطح روشن‌اندیشی تِندایی^۹ یعنی روشن‌اندیشی «راستین» و روشن‌اندیشی «اکتسابی» انتقاد کرد و نظریه روشن‌اندیشی «ناگهانی» خودش را مطرح ساخت. نیچیرین^{۱۰} نیز همانند بودیست‌های سرزمین پاک به کمتر و ساده‌تر کردن آیین‌های بودایی همت گماشت؛ اما برخلاف

1. Honen (1113–1212) 2. Pure Land Buddhism 3. Shinran (1173–1263)
 4. shinjin 5. Amida 6. Isai (1141–1215) 7. satori
 8. Dogen (1200–1253) 9. Tendai 10. Nichiren (1212–1282)

متفکران قبلی وارد عرصه سیاست شد. او معتقد بود که زنان نیز همانند مردان می‌توانند به مرحله روشن‌اندیشی برسند (Ibid, 186).

در اواسط قرن شانزدهم شاهد ورود مبلغان مسیحی به ژاپن هستیم، ولی واکنش خصمانه مردم به این افراد و دین و فرهنگ بیگانه آن‌ها باعث شد در اوایل قرن هفدهم این مبلغان از ژاپن خارج شوند. در این زمان همراه آموزه‌های دین مسیحی، اندیشه‌های فلسفی ارسطو و دیگر فیلسوفان یونانی نیز مطرح شدند، ولی مقبولیت عام پیدا نکردند؛ زیرا مردم هر چیز بیگانه‌ای را امری خطرناک برای فرهنگ بومی خودشان می‌دانستند. ژاپن از سال ۱۶۴۱ م به مدت دو قرن در انزوای کامل و خودخواسته قرار گرفت. ژاپنی‌ها در این مدت به پیشرفت‌های چشمگیری در زمینه شهرسازی، فنون گوناگون، تجارت محلی، ادبیات و هنر دست یافتند. در سال ۱۸۵۳ م چندین کشتی نظامی آمریکایی به زور وارد جزیره هونشو شدند. این اقدام به دنبال درخواست‌های مکرر آمریکا و سایر کشورهای قدرتمند جهان از حکومت ژاپن برای برقراری رابطه تجاری صورت می‌گرفت. اما حکومت ژاپن و مردم آن تمایلی به ارتباط با جهان خارج نداشتند. فرماندهان عالی ژاپن عقیده داشتند افکار و آداب فاسد بربرهای خارجی ممکن است جامعه ژاپن را آلوده کند. از این رو هر بار به درخواست‌های آنان جواب رد می‌دادند. به هنگام ورود آمریکایی‌ها، ژاپنی‌ها که از دنیای خارج بی‌اطلاع بودند، و نیز از روی ترس و تسلیم، شاهد مانور نظامی کشتی‌های غول‌پیکر آمریکایی بودند. فرماندهان نظامی آمریکایی به دولت ژاپن یک سال فرصت دادند تا تمام بناדרش را به روی کشتی‌های تجاری آمریکا بگشاید. در این زمان ژاپنی‌ها فاقد فناوری‌های آن روز نظیر قطار، ماشین بخار، تلسکوپ و دستگاه پنبه‌پاک‌کنی بودند. حکومت توکوگاوا^۱ خیلی زود دریافت که توان

مقابله با تهدیدهای نظامی آمریکا را ندارد، لذا با درخواست آنان موافقت کرد و بنادر ژاپن به روی کشتی‌های تجاری آمریکا و سایر کشورهای اروپایی باز شد.

آمریکاییان و اروپاییان هر بار خواهان انعقاد قراردادی جدید با دولت ژاپن بودند. در سال ۱۸۶۷ م شورشی عظیم به رهبری تعدادی از اربابان ناراضی در ژاپن روی داد. آنان دولت توکوگاوا را محکوم به سازش و تسلیم در برابر بیگانگان نمودند. پس از این شورش، دولت توکوگاوا سقوط کرد و رهبران شورشی به همراه مردم ژاپن پشت سر امپراتور متحد شدند. موتسوهیتو،^۱ امپراتوری جوان که دوره فرمانروایی اش به دلیل عقاید روشنگرانه اش بعدها به عصر میجی^۲ (۱۸۶۸-۱۹۱۲) نیز معروف شد، تحولات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی عمیقی در ژاپن به وجود آورد. در این زمان، حکومت جدید ژاپن در دست گروهی از اربابان بود و این دوره به الیگارشی میجی معروف شد. دولت جدید با هوشیاری شاهد گسترش امپریالیسم غربی آمریکا و اروپا در سرزمین‌های آسیای شرقی از جمله چین و کره در نزدیکی ژاپن بود، لذا به جای تسلیم، راهبردی بی سابقه و جسورانه در پیش گرفتند. در نظر آن‌ها بهترین راه اجرای یک برنامه گسترده مدرن‌سازی بود، برنامه‌ای که سرانجام ژاپن را از لحاظ نظامی و اقتصادی با قدرت‌های غربی برابر می ساخت. آن‌ها می دانستند این برنامه بر تمام سطوح و ابعاد جامعه اثر می‌گذارد و بسیاری از سنت‌ها و نهادهای دیرپا را به کلی کنار می‌زند، ولی برای آن‌که ژاپن به کشوری بزرگ و مستقل تبدیل شود راه دیگری نبود.

حکومت الیگارشی میجی که به حکومت سیاستمداران پیر نیز شهرت داشت، پس از پی بردن به ضعف و ناتوانی کشور احساس حقارت کردند، ولی به جای نفرین به سرنوشت و ناامیدی تصمیم گرفتند از آن

شکست و تحقیر درس بیاموزند. آنان برنامه‌ای دقیق و اصلاحی طراحی کردند و به اجرای آن همت گماشتند. نخست سلسله‌مراتب فئودالی یا نظام طبقاتی را ملغی کردند و سپس پایتخت را از کیوتو به توکیو (پایتخت شرقی) انتقال دادند. همچنین اطرافیان امپراتور را از عناصر متملق و خودخواه پاک ساختند. دو تن از بزرگان ژاپن را برای مطالعه در مورد صنعت غرب و عوامل پیشرفت آنان به اروپا فرستادند. قانون اساسی جدیدی تهیه شد که نوعی نظام پارلمانی دو مجلسی را پیش‌بینی می‌کرد. در آموزش و پرورش و صنعت هم تحولات اساسی صورت گرفت. در نتیجه کارخانه‌های صنعتی احداث شد و ارتش و نیروی دریایی تازه و مدرنی تشکیل گردید. کارشناسانی از خارج از کشور دعوت شدند و همزمان دانشجویانی نیز به اروپا اعزام شدند تا علوم جدید را بیاموزند و کارشناس فنی شوند.

اما از دیگر سو، در فلسفه جدید ژاپن، یعنی از اواخر قرن نوزدهم به بعد، متفکرانی مثل نیشیدا، تانابه^۱ و نیشیتانی ظهور کردند که فرهنگ بودیستی ژاپن را با فلسفه غرب ترکیب کردند و فلسفه معاصر ژاپن را شکل دادند که معمولاً به «مکتب کیوتو»^۲ مشهور است. در واقع می‌توان گفت که با ظهور نیشیدا کیتارو در قرن بیستم، ژاپن که قبلاً چیزی به نام فلسفه نداشت صاحب فلسفه شد و لذا وقتی اصطلاح «فلسفه ژاپن» به کار می‌رود مراد فلسفه مکتب کیوتوست که با اندیشه‌های نیشیدا آغاز شده و به تعبیری، وی برای فیلسوفان معاصر امروزی ژاپن در حکم افلاطون است. به جرئت می‌توان گفت که فلسفه‌های بعدی فیلسوفان پس‌انیشیدایی شرحی بر اندیشه‌های نیشیدا تلقی می‌شوند. به همین دلیل سعی کرده‌ایم فلسفه او را بیش از سایرین به تفصیل بیان کنیم.

اصطلاح «مکتب کیوتو»

در ابتدا باید بگویم که «مکتب کیوتو جنبش فلسفی ژاپنی است که به دلیل ظهور آن در دانشگاه کیوتو به مکتب کیوتو مشهور شده است» (اصغری ۱۳۹۰ ب، ۶۴). وقتی ژاپن در عصر میجی درهای خود را به روی مدرنیته غرب باز کرد، متفکرانش نیز با علوم و به خصوص فلسفه غرب آشنا شدند. در این مکتب، فلسفه غرب با اندیشه‌های دینی و عرفانی آسیای شرقی به ویژه بودیسم و کنفوسیوس ادغام شده و به قالب و چارچوب نظام عقلانی و فلسفی درآمده است. امروز به زعم برخی مفسران (مثل هایسیگ)، این مکتب همچون مکتبی فلسفی دوشادوش مکاتب بزرگ غربی مثل پدیدارشناسی عرض‌اندام می‌کند. اما فلسفه نیشیدا کیتارو، بنیانگذار این مکتب، هنوز مرجع و منبع الهام‌بخش فیلسوفان معاصر ژاپنی محسوب می‌شود. فیلسوفان این مکتب همگی شرقی‌اند؛ اما نباید نتیجه بگیریم که تفکر آن‌ها نیز کاملاً شرقی است. از آن‌جا که تفکر فلسفی تمام مرزهای جغرافیایی را درمی‌نوردد، ماهیت اندیشه فیلسوفان این مکتب نیز ترکیبی از اندیشه‌های فلسفی غربی و شرقی است. به سخن دیگر، «هرچند همه فیلسوفان این مکتب بودیست بودند، ولی هدفشان نه شرقی بود نه غربی بلکه هدف آنان تأسیس فلسفه جهانی بود» (Heisig 2001, 8). اما نیشیدا و همکاران او در کیوتو اعتراف می‌کردند که «فلسفه اساساً نه غربی است نه شرقی بلکه جهانی است» (اصغری ۱۳۹۰ ب، ۶۴). اما هیچ شکی وجود ندارد که نوشته‌های آن‌ها جایگاه فلسفه غرب را در ژاپن و جایگاه فلسفه ژاپن را در غرب متحول ساخت.

هدف این تحقیق آشنایی با فلسفه مکتب کیوتو و اندیشه‌های نمایندگان اصلی آن یعنی نیشیدا، تاناها و نیشیتانی است. اما بی‌درنگ این سؤال در ذهن خواننده این نوشتار تداعی می‌شود که آیا ژاپن نیز مثل آلمان، فرانسه و انگلستان و نیز آمریکا دارای فلسفه است؟ تمامی تلاش

ما در این پژوهش این است که نشان دهیم هرچند ژاپن مثل کشورهای غربی فلسفه و تاریخ فلسفه به معنای رایج کلمه که آن را منتسب به یونان و غرب می‌دانیم ندارد، اما در این مکتب فلسفه‌ای از جانب نمایندگان اصلی‌اش به‌ویژه نیشیدا کیتارو عرضه شده که می‌توان گفت هم‌تراز با فلسفه‌های بزرگ غربی مثل انگلیستانسیالیسم، پدیدارشناسی و غیره است. به عبارت دیگر، فلسفه‌ای که در قرن بیستم نیشیدا در دانشگاه کیوتو به وجود آورد فلسفه ژاپن را در فلسفه جهانی سهیم ساخت.

معادل ژاپنی برای فلسفه kitetsugaku است که آن هم از واژه kikyū و tetsuchi مشتق می‌شود که به‌ترتیب به معنی علم «جستجوی» («حکمت» wisdom) است. البته این اصطلاح ریشه‌های تاریخی ندارد و اولین بار در قرن نوزدهم نیشی آمانه^۱ در ۱۸۶۲ آن را مطرح کرد (& Blocker Starling 2001, 119). اما از آن‌جا که این واژه برای توصیف پیشرفت‌های جدید در جامعه جدید ژاپن به کار می‌رفت، با فرهنگ و سنت ژاپنی چندان سنخیتی نداشت؛ به همین دلیل ناکه چومین^۲ در ابتدای قرن بیستم به‌صراحت اعلام کرد که «از زمان باستان تا امروز هرگز چیزی به نام فلسفه در ژاپن وجود نداشته است» (Ibid, 119). با توجه به ادعای چومین به نظر می‌رسد که در ژاپن فلسفه به معنای غربی آن محلی از اعراب ندارد. البته نباید از کنار این ادعای چومین به‌راحتی گذشت، بلکه باید تفکرات و عقایدی را در سنت و تاریخ ژاپن دید که کم‌وبیش صبغه فلسفی دارند.

اولین بار در سال ۱۹۳۲ یکی از شاگردان نیشیدا کیتارو به نام توساکا جون^۳ در مقاله‌ای تحت عنوان «فلسفه مکتب کیوتو» در یکی از روزنامه‌های ژاپنی عنوان این مکتب را به کار برد (Heisig 2001, 8). نیشیتانی کیچی یکی از سه عضو اصلی این مکتب (دو عضو دیگر یعنی

1. Nishi Amane (1829 – 1897) 2. Nake Chomin 3. Tosaka Jun

نیشیدا و تاناها) بر این باور است که «مکتب کیوتو شیوه‌ای از فلسفیدن است نه نظام یکپارچه و منسجم تفکر» (Nishitani 1982, xxviii). سه فیلسوف محوری این مکتب یعنی نیشیدا، تاناها و نیشیتانی مکتب کیوتو را همچون جنبشی فلسفی در ژاپن بسط و اشاعه دادند. البته فیلسوفان دیگری نیز در بسط و اشاعه این مکتب تأثیرگذار بودند، ولی نقش این سه شخصیت محوری بسیار برجسته‌تر از بقیه متفکران است. از این رو در این جا بیشتر به تشریح اندیشه‌های این سه متفکر اصلی بسنده می‌شود و فصل ششم به بررسی اجمالی نمایندگان بعدی مکتب کیوتو اختصاص یافته است تا خواننده تصویری از نسل دوم و سوم این مکتب نیز داشته باشد. پایه‌گذار ناخواسته مکتب کیوتو نیشیدا کیتاروست، به این دلیل که خود نیشیدا هیچ‌وقت از این اصطلاح (مکتب کیوتو) استفاده نکرده است بلکه، همان‌طور که پیش‌تر گفته شد، یکی از شاگردان او به نام توساکا جون آن را به کار برده است. وقتی که ژاپن در عصر میجی دروازه‌های خود را به روی غرب گشود، علاوه بر ورود کالاها و صنایع مدرن غربی به ژاپن، نسلی از پژوهشگران وقتشان را صرف انتقال فرهنگ و اندیشه و ادبیات مغرب‌زمین به کشورشان کردند؛ وضعیتی که کم و بیش در کشور ما نیز در عصر قاجاریه رخ داد.^۱ بسیاری از عالمان ژاپنی به ترجمه متون کلاسیک غربی از جمله رمان‌ها، متون علمی و نیز متون فلسفی همت گماشتند. پس از سال‌ها مطالعه فلسفه غرب و تمرین ذن بودیسم، نیشیدا کیتارو اولین بار از مطالعه صرف فلسفه غرب فراتر رفت و نظام فلسفی

۱. در عصر قاجاریه محصولات مادی فرنگ مثل اتومبیل، دوربین عکاسی و غیره بیش از اندیشه‌های فلسفی متفکران و عالمان ما را به خود جلب کرده بود. در واقع فرنگ‌رفته‌های عصر قاجاریه آن‌قدر که شیفته ظاهر مادی و زرق و برق صنعت و تکنیک غرب بودند، شیفته متون کلاسیک و اصلی فلسفه غرب نشدند! ما در این دوره ترجمه‌ای از متون اصلی فیلسوفان غربی مثل فیلسوفان عصر روشنگری را به زبان فارسی نمی‌بینیم، در حالی که در همین زمان ژاپنی‌ها با اشتیاق تمام شروع به خواندن متون کلاسیک غربی و ترجمه‌شان به زبان ژاپنی کردند.

اصیل خاص خودش را تدوین کرد. بی شک نیشیدا بزرگ‌ترین فیلسوف در تاریخ اندیشه فلسفی ژاپن است. او معروف‌ترین کتابش یعنی تحقیقی در باب خیر^۱ را در سال ۱۹۱۱ منتشر کرد و همین باعث شد که در گروه فلسفه دانشگاه کیوتو کرسی استادی را به دست آورد. نیشیدا در این دانشگاه فلسفه‌اش را بسط داد و دو متفکر بزرگ بعدی یعنی تاناها و نیشیتانی را که از تأثیرگذارترین شاگردانش بودند به جامعه فلسفی ژاپن معرفی کرد.

فیلسوفان مکتب کیوتو خودشان را وقف مطالعه فلسفه غرب کردند و تلاش خستگی‌ناپذیرشان باعث معرفی فلسفه غرب در دانشگاه‌های معروف ژاپن از جمله دانشگاه کیوتو و دانشگاه توکیو شد. آن‌ها در عین حال که فرهنگ و فلسفه غرب را مطالعه می‌کردند، همزمان به مطالعه عمیق سنت و فرهنگ بومی خودشان نیز می‌پرداختند و همین عامل باعث شد که نسل بعدی این مکتب به سوی مطالعات تطبیقی و میان‌فرهنگی گرایش پیدا کنند. برای مثال، نیشیدا قبل از نوشتن کتاب اصلی‌اش ساعت‌ها ذن تمرین می‌کرد. بنابراین مکتب کیوتو در جایگاه فلسفه نوظهور ژاپنی در قرن بیستم، از دو چشمه غنی تغذیه می‌کند: فلسفه غرب و سنت بودیستی در شرق.

برای فهم دقیق و کامل این مکتب لازم است به ریشه‌های شرقی و غربی آن توجه کنیم. تمامی نمایندگان این مکتب اندیشه‌هایشان را وامدار این دو ریشه‌اند. برای نمونه، اندیشه نیشیدا مصداقی از این وضعیت است. یکی از مفسران درباره این موضوع می‌نویسد «اغراق نیست اگر بگوییم که ژاپن در نیشیدا نوعی نبوغ فلسفی یافت و برای اولین بار پی برد که چگونه با روح مدیتیشن (مراقبه) بودیستی و نیز با استفاده از روش‌های تفکر غربی نوعی نظام فلسفی بسازد» (Nishitani 1982, xxxiii). بنابراین می‌توان گفت که در نوشته‌های این فیلسوف ترکیبی از

1. *An Inquiry into the Good*

تفکر بودیستی، پوزیتیویسم فرانسوی، ایدئالیسم آلمانی و حتی پدیدارشناسی به چشم می‌خورد. مکتب کیوتو در واقع از شیوه‌های تفکر فلسفی غربی استفاده می‌کند تا شکل مدرنی به تفکر بودیستی شرقی بدهد. اما بی‌شک نفوذ فلسفه غرب در اندیشه‌های ژاپنی بسیار عمیق بوده است. نوشته‌های اعضای مکتب کیوتو به یک معنا دیالوگی بین شرق و غرب محسوب می‌شوند. به سخن دیگر، مکتب کیوتو بهترین بستر برای دیالوگ بین اندیشه شرقی و غربی در ساحت تفکر فلسفی و عقلی است. فیلسوفان ژاپنی چاره‌ای نداشتند که بر تن اندیشه‌های دینی و عرفانی سنتی شان لباس اندیشه غربی بپوشانند تا در مواجهه با غرب بهترین دیالوگی را برقرار کنند که حاصل آن هم مدرن شدن و سبقت گرفتن از غرب باشد و هم در عین حال سنت‌های خودشان را با شیوه‌های نوین اندیشه غربی حفظ و احیا نمایند. تفکر مکتب کیوتو به یک معنا حاصل این دیالوگ است.

حال با توجه به این خصلت دوگانه شرقی و غربی مکتب کیوتو بحثی بین محققان وجود دارد که آیا می‌توان به اندیشه این فیلسوفان عنوان «مکتب» یا «فلسفه» اطلاق کرد. گروهی از محققان از جمله اوهاشی ریوسوکی^۱ از اصطلاح «مکتب»^۲ استفاده می‌کنند و معتقدند که تمامی اعضا دغدغه‌های مشترک دارند. لذا می‌گویند که «نیستی»،^۳ «نیستی مطلق»،^۴ «تهیّت»^۵ (به ژاپنی ku) و «مکان» (به ژاپنی basho) موضوعاتی‌اند که اعضا را تحت عنوان اعضای «مکتب» کیوتو گرد هم می‌آورند. این گروه معتقدند که اگر بناست این اصطلاحات فقط برای اشاره به شاگردان نیشیدا کیتارو اطلاق شود، بهتر است از اصطلاح «فلسفه» نه «مکتب» استفاده کنیم. اما در سوی دیگر، محققانی مثل

1. Ohashi Ryosuke 2. school 3. nothingness 4. absolute nothingness
5. emptiness

فوجیتا ماساکاتسو^۱ و تاکدا آتسوشی^۲ بر این باورند که اصطلاح «مکتب» به طور کلی به شبکه‌ای فکری حول اندیشه نیشیدا و تانا به اشاره دارد. این گروه اعضای خارج از دانشگاه کیوتو مثل توساکا جون، و واتسوجی تتسورو^۳ را جزو اعضا قلمداد می‌کنند (Carter 2013, 56). فریدریک فرانک مکتب کیوتو را «مکتب فکری و شیوه‌ای از فلسفه‌ورزی» می‌داند که «خصوصیات مشترک آن عبارت‌اند از ایمان راسخ به سنت بودیسم ماهایانا^۴ و پیوند کامل با تفکر غربی و اعتقاد به وحدت شرق و غرب به مثابه وحدتی فراسوی تفاوت» (Ibid, 57). بنابراین می‌بینیم که در این مکتب تفکر شرقی و غربی با هم تلاقی می‌کنند و به مکتبی در سطح سایر مکاتب بزرگ فلسفی در جهان تبدیل می‌شود. به همین دلیل این مکتب دو ریشه بنیادی دارد: ریشه غربی که الهام‌گرفته از فلسفه غرب (مخصوصاً از دوره مدرن به بعد) است و ریشه شرقی که ذن بودیسم و آموزه‌های بودیستی را در بطن خود دارند.

1. Fujita Masakatsu 2. Takeda Atsushi 3. Watsuji Tesuro
4. Mahayana Buddhism

ریشه‌های شرقی

وقتی برای نخستین بار به اصطلاح مکتب کیوتو برمی‌خوریم، کاملاً منطقی است که بلافاصله اندیشه‌های بودیستی و عرفانی شرق آسیا در ذهنمان تداومی می‌شود. در این جا سعی داریم برخی مفاهیم و اصطلاحات اصلی مکتب کیوتو را در کنار مفاهیم و مؤلفه‌های غربی این مکتب بررسی کنیم. اگر بخواهیم به چند نمونه از این مفاهیم و مؤلفه‌های شرقی اشاره کنیم می‌توان از بودیسم ماهایانا، سرزمین پاک، شینران، ذن، شونیاتا^۱ (در تلفظ غیرسانسکریتی: سونیاتا) یا تهیت، روشن شدگی، پرگیبا^۲ (در تلفظ غیرسانسکریتی پراجنا) یا شهود یا حکمت نام برد.

بودیسم ماهایانا

دین بودا که ابتدا در حدود سال ۶۰۰ ق.م در هند ظهور یافت، در اوایل قرن اول ق.م وارد چین شد، در اواخر قرن چهارم میلادی به کره رفت و در نیمه قرن ششم میلادی از طریق کره به ژاپن نفوذ کرد. گرچه در ابتدا دین

1. Sūnyatā (Sunyata) 2. Prajñā (Prajna)

بودا با مخالفت نجیب‌زادگان ژاپنی مواجه شد، به تدریج این مقاومت‌ها کم شد، تا جایی که در سال ۵۹۳ م شاهزاده شوتوکو دین بودا را دین رسمی دربار اعلام کرد و مکتب بودایی عظیمی را در نارا،^۱ پایتخت جدید، ایجاد نمود و خود تفاسیری بر متون بودایی نوشت. امروزه حدود نود میلیون نفر از مردم ژاپن (حدود هفتاد درصد کل جمعیت) ادعا می‌کنند که بودایی‌اند. البته این کشور دارای فرقه‌های مختلفی است، مانند بودیسم آمیدیست^۲ یا سرزمین پاک، بودیسم نیچیرن، بودیسم شینگون^۳ و دین بودیسم.

البته در این جا قصد نداریم به تفصیل به تشریح هر یک از این مکاتب بپردازیم. ریشه لغت ژاپنی bukkyo مشتق از واژه butsu یعنی «بودا»^۴ به علاوه kyo یعنی «تعلیم»^۵ است. پیش از آن‌که آیین بودا در قرن ششم میلادی از طریق کره به ژاپن معرفی شود، هیچ‌گونه تفکر فلسفی منسجم و عقلائی در این کشور وجود نداشت.^۷ اولین بار در سال ۵۹۳ م شاهزاده شوتوکو^۸ با به قدرت رسیدن، این دین را در ژاپن اشاعه داد. او خودش برای مردم توصیه‌های اخلاقی می‌کرد. برای مثال، او می‌گفت: «همه آدمیان دل دارند و هر دلی خواسته‌های مخصوص خودش را دارد. درست آن‌ها نادرست ماست و درست ما نادرست آن‌هاست. ما یقیناً عاقل نیستیم آن‌ها نیز یقیناً احمق نیستند. پس اگر ما در تنهایی خودمان برحق باشیم، باید اجازه داشته باشیم که مثل آن‌ها رفتار کنیم» (Blocker & Starling 2001, 120). در این عبارت بر هماهنگی و اطاعت به عنوان

1. Nara 2. Amidist 3. Shingon 4. Buddha 5. teaching

۶. برای مطالعه بیشتر به مقاله «Buddhism in Japan» در سایت زیر مراجعه کنید:

http://en.wikipedia.org/wiki/Buddhism_in_Japan

۷. برای مطالعه بیشتر به مقاله میاموتو شوسون تحت عنوان «رابطه نظریه فلسفی با امور عملی در ژاپن» در کتاب جان ژاپنی مراجعه کنید.

8. Shotoko

ارزش اخلاقی مکرر تأکید شده است. گرچه در شرق بودیسم تقریباً نوعی دین است (هرچند در آن پیامبر و کتاب آسمانی و وحی مطرح نیست) نه آموزه‌ای فلسفی، پرسش‌هایی درباره ماهیت واقعیت نهایی که در فلسفه نیز مطرح می‌شود طرح کرده است. همین امر در مورد دین مسیحیت نیز صادق است. هرچند دین مسیحیت آموزه‌ای فلسفی نیست، پرسش‌ها و مسائلی مطرح کرده که می‌توان بدان رنگ و بوی فلسفی نیز داد، آن‌طور که نیشیدا و دیگر نمایندگان مکتب کیوتو داده‌اند.

از جمله مکاتب بودیستی می‌توان به دو مکتب ماهایانا و هینایانا اشاره کرد که مکتب ماهایانا خود به دو مکتب مادیمیکه و ویگیانه وده تقسیم می‌شود. در سال‌های میان ۱۰۰ ق.م تا ۲۰۰ م تحولاتی رخ داد که منجر به شکل‌گیری دو مین جریان مهم در دین بودا موسوم به ماهایانا شد (هاکینز ۱۳۸۷، ۴۹). اصطلاح Mahāyāna واژه‌ای سانسکریتی و به معنی «گردونه بزرگ» است (Williams 2004, 50). امروزه سنت ماهایانا بزرگ‌ترین سنت بودیستی موجود در جهان است و به مسیر جستجوی روشن‌شدگی کامل به نفع تمامی موجودات ذی‌شعور اشاره دارد که به Bodhisattvayāna نیز معروف است (Ibid, 50). سنت ماهایانا از هند به سایر نقاط آسیا از قبیل بنگلادش، چین، ژاپن، ویتنام، کره، سنگاپور، تایوان، نپال، سری‌لانکا، مالزی و مغولستان گسترش یافته است.

مکتب هینایانا را که امروزه در سیلان، برمه و بخش‌هایی از آسیای جنوب شرقی طرفدارانی دارد، تراوادا یا آیین مهتران می‌نامند. تراوادا با این‌که ماده را همان مأخذ حسی می‌داند، اشیای عینی را به عنوان واقعیتی انکارناپذیر می‌پذیرد و به همین دلیل آن را مکتب «رئالیست» نیز می‌خوانند. مکاتب فلسفی «ماه‌ایانا» واقعیت دنیای خارج را یکسره تکذیب می‌کردند و آن را مصنوع ذهن فعال می‌انگاشتند و به همین جهت آن را مکتب «ایدئالیسم صرف» نیز می‌نامیدند (شایگان ۱۳۶۳، ۳۸۴).

تفاوت دیگر این است که در مکتب هینایانا هدف نهایی نیل به نجات و آزادی شخصی است. هرکس باید برای خود چراغی باشد و هرکس می‌تواند خود را به نیروانا^۱ برساند، در حالی که در مکتب ماهایانا راه بودا شدن برای همگان باز است (Leaman 1999, 133).

از این دو مکتب، مکتب ماهایانا به ژاپن وارد شد. جان بی‌ناس در کتاب تاریخ جامع ادیان می‌نویسد: «در قرن دوم میلادی شخصی به نام ناگارجونا^۲ مکتبی تأسیس کرد که مبتنی بر نوعی تفکر فلسفی بود و با آن دوره جدیدی از تفکرات فلسفی و نظریه‌پردازی و نظام‌سازی فلسفی آغاز شد که در تاریخ تفکر بودایی کمتر سابقه داشت. ناگارجونا مکتب خود را راه میانه نامید» (بی‌ناس ۱۳۵۴، ۱۵۸). ناگارجونا مبادی اصلی مکتب خود را از تعلیمات بودا اقتباس کرده بود و مکتب خود را حد وسط واقع‌گرایی و ذهن‌گرایی قرار داد و هم به واقعیت قایل شد و هم به نفی آن. او گفت که نفس یا من (ego) خیال باطلی بیش نیست، بلکه عبارت است از یک سلسله تحولات که به اصطلاح به اسکانه‌ها^۳ معروف است و عقیده بر این است که همه‌چیز در عالم هستی از تجمع عناصر متحول و متحرک به وجود آمده است و اگر هر چیزی را به دقت تجربه و آزمایش کنند هر آینه چیزی جز مظاهر دماغی و فکری باقی نمی‌ماند، ولی آن همه باطل و تهی یا خالی^۴ است و اشیا حقیقت ذاتی ندارند و در نتیجه خیالات و اوهام در دماغ‌های آلوده جهل و مکدر از خرافات پدیدار می‌شوند. برای همین ناگارجونا معتقد شد که عالم خارج عالم خیالی و موهوم است و حقیقت غیر از آن چیزی است که با حواس ادراک می‌شود و مظاهر موهوم سرابی است بی‌آب. در عالم حقیقت، شکل و صورت و اسم و مسما و علم و معلوم در کار نیست. ذائقه و لامسه و باصره و سامعه و شامه و حتی شیء و ماده همه معدوم‌اند. علم و جهل نیز دوام اعتباری

1. Nirvana 2. Nagarjuna 3. skandhas 4. void

دارند. بالاخره کون و فساد، مرگ و حیات قوانین و تعالیم بودایی حتی چهار حقیقت عالی^۱ و حتی وصول به نیروانا نیز همه ناشی از وهم و خیال است (همان، ۱۵۸).

بودیسم ماهایانا در اندیشه فیلسوفان مکتب کیوتو حضور پررنگی دارد. برای نمونه، مفهوم «نیستی» (به ژاپنی wu) برجسته‌ترین مفهومی است که نیشیدا از بودیسم ماهایانا اقتباس کرده و در آثار خود به کار برده است. وقتی نیشیدا از «نیستی مطلق» سخن می‌گوید مرادش این نیست که چیزی وجود ندارد، بلکه همانند بودیست‌های ماهایانایی از قبیل ناگارجونا از صورت بی‌صورت^۲ که صورت‌دهنده تمامی موجودات است سخن می‌گوید. بنابراین مفهوم تهیّت ناگارجونا یکی از منابع فکری نیشیدا در مسئله نیستی مطلق است اما به نظر می‌رسد که در بین اعضای مکتب کیوتو، مفهوم تهیّت و شونیاتا که از مفاهیم کلیدی بودیسم ماهایاناست، بیش از همه در اندیشه نیشیتانی کیجی جایگاه والایی داشته باشند. او در کتاب در باب بودیسم^۳ می‌نویسد: «در فرهنگ سنتی ژاپن مؤلفه بودیسم ماهایانای آن‌نه‌تنها دربردارنده عناصر لازم برای حل مسائل مدرن جامعه ژاپن بلکه برای فرهنگی غربی نیز سودمند است» (Nishitani 2006, 2). یا در کتاب دین و نیستی^۴ اظهار می‌کند که تهیّت حقیقی یا هستی شگفت‌انگیز هسته بودیسم ماهایاناست (Nishitani 1982, 183).

۱. چهار حقیقت عالی یا شریف، بودا پس از ریاضت و رنج فراوان به کنه چهار حقیقت شریف آگاه شد: هر آنچه به هستی می‌گراید محکوم به رنج و درد بی‌پایان است؛ مبدأ این رنج تولد و پیدایش است؛ ایستادن گردونه مرگ و حیات باعث رهایی از رنج خواهد بود یا به عبارت دیگر باید این رنج را فرونشاند؛ راهی که به سوی آزادی مطلق می‌رود هشتگانه است. برای مطالعه بیشتر به کتاب ادبان و مکتب‌های فلسفی هند از داریوش شایگان مراجعه شود (شایگان ۱۳۶۳).

سرزمین پاک

سرزمین پاک یکی از اشکال بودیسم است که در چین پایه‌گذاری شد. مؤسس چینی این مکتب هوئی-یوآن و مؤسس ژاپنی اش هونن بود. این مکتب با مکاتب دیگر بودایی تفاوت ویژه‌ای دارد. تمام مکاتب دیگر بودایی بر نیروی خود فرد متکی‌اند، ولی در سرزمین پاک فرد بر نیروی دیگری متکی است و این امیتابه بوداست که انسان را نجات می‌دهد. در این مکتب دیگر خبری از آن تکالیف دشوار مکاتب دیگر نیست و دست یافتن به روشنگری برای همه اعم از خوب و بد امکانپذیر است.

توصیف‌هایی که برای سرزمین پاک بیان شده بسیار شبیه به بهشت است؛ سرزمین پاک سرزمینی است پر از زیبایی و سرشار از خوبی. این سرزمین در ادیان غربی جایگاهی است که مختص انسان‌های خوب و نیکوکار بوده، ولی در فرقه سرزمین پاک نه تنها نیکوکاران بلکه تبهکاران نیز جای دارند.

از میان هفت فرقه بودایی که در ژاپن راه یافته بودند مقبول‌ترین فرقه فرقه سرزمین پاک بود که به طور فزاینده‌ای جلب توجه کرد و به آسانی در آن کشور رواج یافت. فرقه سرزمین پاک در ژاپن به نام آمیدا مطرح شد. آیین بودا در قرن ششم میلادی از کره به ژاپن رفت، در دوره نارا دین دولتی شد و در دوره هیان‌دو فرقه بودایی شینگن و تندای ظهور کرد. سرزمین پاک با فرقه‌های دیگر بودایی تفاوت‌هایی اساسی دارد و در نتیجه ویژگی‌هایی دارد که مختص این فرقه است که آن را از دیگر فرقه‌های بودایی ممتاز می‌سازد. ویژگی‌های اصلی سرزمین پاک عبارت‌اند از:^۱

۱. جهت مطالعه بیشتر درباره تاریخچه و عقاید مطرح در سرزمین پاک، رجوع کنید به Foard 1996.